جعبه ابزار نوشتن

عالم بی‌حد و مرز شگردها



وحید حسینی
داستان نویس

گاهی درباره یک داستان می‌شنویم یا می‌خوانیم که در آن، نویسنده از «تکنیک» سود برده است. منظور از تکنیک یا شگرد آن روش‌هایی است که به روایت داستان ما شکل می‌دهد. برای نمونه، نویسنده‌ای تصمیم می‌گیرد آستانه (آغاز) رمان خود را با گفت‌وگوی درگرفته میان آدم‌های داستانش رقم بزند، اما نویسنده‌ای دیگر در آستانه کار خود یک حادثه (مثلا خشک شدن یک حیوان در مزرعه بر اثر صاعقه) می‌آورد. حال نویسنده سوم را در نظر آورید که داستانش را با وصف یک شخصیت (به فرض، آدم بی‌خیال و الکی خوشی که همیشه می‌خندد) شروع می‌کند. به همین ترتیب، هر کسی می‌تواند آغازی طبق مثال‌های یادشده یا آغازهایی جز آن‌ها برای نوشته‌اش بیافریند و به عبارتی، هر کسی می‌تواند تکنیکی را از میان انواع شگردها برگزیند. مصداق دیگری از تکنیک، در بحث زمان داستان خود را نشان می‌دهد یعنی ممکن است نویسنده‌ای کارش را با افعال گذشته روایت کند و دومی با فعل‌های زمان اکنون و سومی به شکل ترکیبی از هر دو زمان استفاده کند (بخشی از داستان را با فعل‌های رفت و خورد و دید و نشست و... پیش ببرد و بخش دیگر را با می‌رود و می‌خورد و می‌بیند و می‌نشیند و ...). همچنین اینکه دیدگاه (زاویه دید) ما در طول داستان ثابت باشد (مثلا کل آن را با دیدگاه اول‌شخص - من - پیش ببریم) یا تغییر کند (برای نمونه، جایی از داستان دیدگاه اول شخص را به کار بگیریم و جایی سوم‌شخص و در جای دیگر فقط گفت‌وگو بیاوریم - راوی را حذف کنیم - و باز برگردیم به دیدگاه اول‌شخص) به تکنیک ما برمی‌گردد. اگرچه برخی شگردها در داستان، شناخته‌شده‌تر به شمار می‌آید، ما می‌توانیم با بی‌نهایت تکنیک داستان یا رمان خود را شکل بدهیم؛ مثلا دو ماجرا را به صورت موازی هم پیش ببریم و در جایی، تقاطعی ایجاد کنیم یعنی شخصیت یا شخصیت‌هایی از ماجرای اول با شخصیت یا شخصیت‌هایی از ماجرای دوم روبه‌رو شوند. با این همه، باید بدانیم تکنیک یا شگرد صرفا نوعی روش است و نیز این روش‌ها فقط در فُرم (شکل یا صورت) داستان کاربرد دارد. در واقع، تکنیک به حوزه معنای داستان کاری ندارد چراکه ابزار چگونه گفتن است، نه چه گفتن! این سازه، جنبه فنی داستان ما است و روی هم‌رفته، هر روش و تمهیدی را شامل می‌شود که برای ایجاد ساختار داستانمان یعنی طراحی پیرنگ و استفاده از دیدگاه و به کارگیری جای‌گاه (صحنه) و حرکت‌های نوآورانه و ... از آن سود می‌بریم. چیزی شبیه مفهوم دکوپاژ در سینما که کیفیت نورپردازی و اندازه نماها و جای دادن اشیا در کادر دوربین و خود محل قرار گرفتن دوربین و غیره را دربرمی‌گیرد.

***برای نگارش این مطلب، از منابعی چون «مبانی داستان کوتاه، مصطفی مستور، نشر مرکز. چاپ اول، ۱۳۷۹» و «واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. جمال میرصادقی و میمنت میرصادقی(ذوالقدر). کتاب مهناز. چاپ اول، ۱۳۷۷» بهره گرفته شده است.**

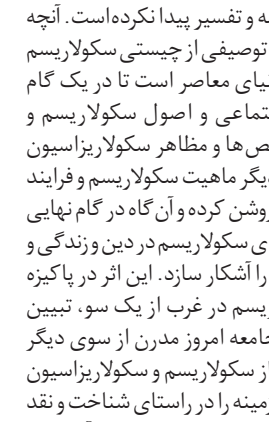
معرفی کتاب

ظهور و سقوط سکولاریسم به چاپ دوم رسید

تجربه جدایی دین از زندگی (سکولاریسم) در تمدن مدرن امروز، به مثابه تجربه بشری، موافقان و مخالفانی در غرب داشته است. آنچه از این تجربه در ایران امروز بسط و بازتاب یافته است، بیشتر صدای موافق و آن هم موافقان خاص بوده و تاکنون روایت‌های جامعه از فرایند سکولاریزاسیون و شکل‌گیری سکولاریسم تاریخ حضور و غیبت دین در زندگی غرب، ترجمه و تفسیر پیدا نکرده‌است. آنچه در این مجموعه مقالات گردآمده، توصیفی از چیستی سکولاریسم و وضعیت سکولاریزاسیون در دنیای معاصر است تا در یک گام پیشینه معنایی، ریشه‌های اجتماعی و اصول سکولاریسم و همین‌طور فرایند تاریخی، شاخص‌ها و مظاهر سکولاریزاسیون در غرب را معلوم کند و در گامی دیگر ماهیت سکولاریسم و فرایند سکولاریزاسیون در دنیا اسلام را روشن کرده و آن‌گاه در گام نهایی تنگناهای سکولاریسم، چالش‌های سکولاریسم در دین و زندگی و بالاخره زوال آن در دنیای کنونی را آشکار سازد. این اثر در پاکیزه کردن واقعیت و وضعیت سکولاریسم در غرب از یک سو، تبیین چالش‌های نئوسکولاریسم در جامعه امروز مدرن از سوی دیگر و ایجاد افق‌های جدید انتقادی از سکولاریسم و سکولاریزاسیون در جهان معاصر، سودمند بوده، زمینه را در راستای شناخت و نقد سکولاریسم کنونی و سکولاریسمی که ممکن است در آینده در انتظار ما باشند، فراهم می‌سازد.

ساختار اثر

کتاب حاضر در سه بخش و دوازده فصل تألیف شده است؛ بخش اول شامل مقالاتی است که از یک سو به پیشینه معنایی، ریشه‌های اجتماعی، بنیان گذاران، اصول سکولاریسم و تفاوت سکولاریسم معروف است و از سوی دیگر به فرایند تاریخی، علل، شاخص‌ها و مظاهر «سکولاریزاسیون» و «لائیسیته» در غرب و رابطه مسیحیت با این فرایند می‌پردازد. شیوه‌ها و رویکردهای جدید در سکولاریسم غربی نیز در همین بخش مورد توجه قرار خواهد گرفت. در بخش دوم که شامل سه مقاله است، به وضعیت سکولاریسم و سکولاریزاسیون در دنیای اسلام، اشاره شده است. در این سه مقاله به معنا و نحوه ظهور سکولاریسم عربی در تاریخ اسلام و تلقی‌های متعدد از سکولاریسم در جهان عرب و در میان تجددگرایان اسلامی پرداخته می‌شود.



زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس و ویراستار

ناویراسته ✗
ماوظیفه‌داریم این قانون را امسال پیاده کنیم.
ویراسته ✓
ماوظیفه‌داریم این قانون را امسال اجرا کنیم.
نکته
«پیاده کردن» به‌جای «اجرا کردن» فعل نامناسبی است. ضمن اینکه «پیاده کردن» در معنا بیشتر بار منفی دارد.

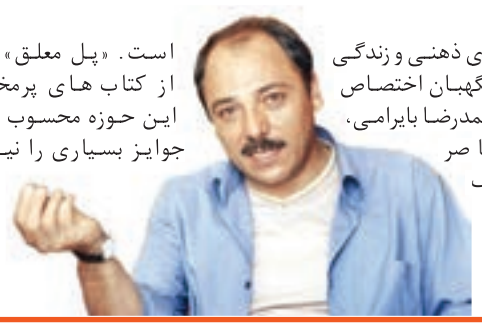
#زین_قند_پارسی

چهره روز

شکارچیان بایرامی به زودی درکتاب فروشی‌ها

تازه‌ترین اثر محمدرضا بایرامی با عنوان «شکارچیان ماه» به زودی توسط انتشارات «سوره مهر» راهی بازار نشر می‌شود. حوادث این رمان، در فضای پس از جنگ رخ می‌دهد. در واقع در این کتاب حوادث دفاع مقدس را از زبان نگهبان یک شرکت تعطیل شده در اطراف هور می‌خوانیم. شخصیت اصلی در موقعیتی خاص، مشغول نگهبانی از تأسیسات شرکت است و به تشریح وضعیت هور در دوران جنگ می‌پردازد. این نگهبان قبل از آغاز تجاوز ارتش صدام به خاک ایران، نگهبان یک تاکستان بوده و پس از شروع جنگ نیز مسئول نگهبانی در مناطق جنگی شده است.

بایرامی بخش عمده‌ای از رمان «شکارچیان ماه» را به فضای ذهنی و زندگی شخصی این نگهبان اختصاص داده است. محمدرضا بایرامی، نویسنده معاصر ایرانی و مؤلف آثار متعددی در حوزه ادبیات دفاع مقدس است. «پل معلق» و «لم یزرع» از کتاب‌های پرمخاطب او در این حوزه محسوب می‌شوند که جوایز بسیاری را نیز از آن خود کرده‌اند.



نگاهی به کتاب «پاییز آمد» نوشته گلستان جعفریان که برگزیده بخش مستندنگاری جایزه جلال آل احمد است

عاشقی در غیاب یار

گزارش خبری

کتاب «پاییز آمد» اثر گلستان جعفریان از نشر سوره مهر نامزد دریافت جایزه در بخش مستندنگاری در پانزدهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد شد. هرچند در پایان جزو برگزیدگان نهایی نبود. این کتاب خاطرات فخرالسادات موسوی، همسر شهید احمد یوسفی، است که به قلم گلستان جعفریان، نویسنده مشهدی، به رشته تحریر درآمد. نویسنده کتاب «پاییز آمد» که کار تألیف را با کتاب «چنده لا تا جنگ» خاطرات شمسی سبحانی» آغاز کرد، درباره این کتاب بر این باور است: «پاییز آمد» یک درام عاشقانه است که شاید شبیه آن زیاد باشد.



زندگی برای رشد

جعفریان «پاییز آمد» را روایت دختر هجده ساله‌ای بیان می‌کند که عاشق معلم سلاح‌شناسی پاسدارش می‌شود و چالشی که یک ازدواج ساده با مخالفت خانواده روبه‌رو می‌شود: «من این تضادها را دیدم. در این کتاب به داستان ضربان دادم. مامان لحیا و بابا ضیاء نگران حال دخترشان هستند، اما فخرالسادات موسوی و شهید احمد یوسفی می‌گویند که زندگی را برای رشد می‌خواهند. این به نوعی کلیدواژه شد و من به دنبال این کلیدواژه بودم. محققی که بخواهد کارش متفاوت باشد، می‌داند که موضوع راحت برای پژوهش در حوزه پایداری وجود ندارد. اگر کاری دیده می‌شود، نگاه متفاوتی به ادبیات پایداری دارد.»

نویسنده کتاب «پاییز آمد» که با «ایبنا» گفت‌وگو کرده است، با اشاره به روند کار گفت: «در واقع روند انجام کار سخت پیش می‌رفت، در مدتی که کار می‌کردم، یکی دو بار فکر می‌کردم به نقطه پایان رسیده‌ایم. چون من اساسا با نگاه راوی پیش نمی‌روم و بر اساس شناخت خودم پیش می‌روم. یعنی خودم باید به شناختی برسم و شناختم را به راوی ارائه بدهم، ممکن است راوی بپذیرد و ممکن است که آن را رد کند. این اتفاق در این اثر نیز افتاد، البته ناگفته نماند که ممکن است گاهی اوقات راوی‌ها این را نپسندند یا حس درونی آن‌ها این باشد که اصل مطلب همان است که خودشان بیان می‌کنند، اما شناختی که محقق از محیط پیرامون خود می‌تواند داشته باشد، اینجا به کمک او می‌آید. این پیچیدگی‌ها بین من و فخرالسادات وجود داشت، گاهی فکر می‌کردم که ایشان مانع چاپ کتاب شوند، اما سرانجام به یک دیدگاه مشترک رسیدیم.»

نویسنده باید صاحب دیدگاه باشد

جعفریان افزود: در واقع خیلی‌ها فکر می‌کنند، مستندنگاری این است که می‌شود رفت و صحبت‌ها را گوش کرد و نوشت و کتاب تولید کرد، اما در واقع این گونه نیست. باید نویسنده صاحب دیدگاه خاص خود باشد. وی بیان کرد: «هر صفحه از کتاب «پاییز آمد» یک حرف تازه دارد و نقطه اوج این داستان بسیار است. برای شخصیت‌های این کتاب انتخاب سبک زندگی رشد است. آن‌ها بر این عقیده هستند که می‌خواهند در این دنیا رشد کنند و این رشد برایشان از مادیات مهم‌تر است و من این تفکر را در این داستان عاشقانه باز کردم و گسترش دادم.»

جعفریان افزود: عشق‌های افسانه‌ای این‌طور ساخته می‌شوند، در زمانه بلا، در روزگار تنگی و حتی قحط‌سالی می‌شود اندر دمشق، عشق‌هایی که سال‌ها و سال‌ها بعد می‌شود داستانش را تعریف کرد. عشق‌هایی که در دوری شکل گرفته‌اند نه در مجاورت، عشق‌هایی که روزها را برای وصل شمرده‌اند. در این فراموشی عشق عاشق برای پایمردی، بیشتر به یار نیاز دارد، یار ناموجود، یاری که جز اطوارش و جای خالی‌اش چیزی نداریم و با این همه همان‌قدر عزیز است که بود. اما وقتی یار نیست چطور می‌شود عشق را همچنان نگه داشت. این روایت عاشقی است که در غیاب یار عشق را مکرر می‌کند.»

فکر می‌کردم هر جلسه اشک‌هایش تمام می‌شود، اما نشد

گلستان جعفریان بیان کرد: مصاحبه با فخرالسادات موسوی، همسر شهید احمد یوسفی، در زمستان ۱۳۹۵ آغاز شد. خوب یادم هست زمین پربرف بود، از قطار که پیاده شدم، بخاری غلیظ از زیر واگن‌های قطار بیرون می‌زد. هوا آفتابی بود و آسمان آبی، همه چیز شاد و پاکیزه می‌نمود. کتاب «پاییز آمد» ماحصل سی ساعت مصاحبه و حداقل بیست سفر به زنجان در طول این چهار سال است. در تمام جلسات خانم موسوی اشک می‌ریخت. هر جلسه فکر می‌کردم جلسه بعد اشک‌هایش تمام می‌شود، اما نشد! وی افزود: بسیار سپاسگزارم و تشکر می‌کنم از زحمات سه نفر. اکبر کیانفر پای این کار همت گذاشت و سختی کشید. پسر شهید، علی یوسفی، همراهی وی و دقت و وسواسش در طول کار ستودنی بود و همچنین مرتضی سرهنگی که با صبوری بی‌پایان و تشویق‌هایش همتم را در کار مضاعف کرد.



نگاهی به کتاب «پاییز آمد»

در بخشی از این کتاب آمده است: ۳۵ سال می‌گذرد، اما هنوز پاییز که می‌آید نمی‌دانم از آتش مهری که بر جانم انداخته غمگین باشم یا مسرور. به برگ‌های زیبا و رنگارنگ می‌نگرم، با من سخت می‌گویند: زیبایی مرگ ما از زیبایی زندگی ماست...

آری پاییز برای من بغضی تمام‌نشدنی دارد. تب و لرزی است که حس آشنایش گرمابخش وجود من است. هنوز و همیشه نگاهم شور دیدنش را می‌ریزد و مرا بر دوست داشتنی‌ترین دوراهی ماندن و رفتن رها می‌کند.

اصلا پاییز بهار من است، وقتی شکوفه می‌زند زخم‌های دلم در خزان فصل‌ها...

او به من آموخت هر آمدنی رفتنی دارد؛ اما زیبا رفتن کار پاییز است و...



این شاعر به کلماتش پابند نمی‌زند

نگاهی به مجموعه شعر «نگه دار باید پیاده شویم» اثر علیرضا آبیز

ادریس بختیاری

خبر

«نگه دار باید پیاده شویم»، کتابی است از علیرضا حسنی آبیز، شاعری از جنوبِ خراسان. از بیرجند و بوطیقا یا جمال‌شناسی شعرش، در زمره سپیدنویسان خراسان است. اول بار در گزیده اشعارِ سپیدی که رضا بروسان منتشر کرده بود، با شعرش آشنا شدم. سایه شعری از او در کنج و پستوی ذهنم مانده بود که چند روز پیش تر کتابِ پیش رو را در کتابخانه شخصی و به‌جا مانده از رضا بروسان دیدم. ورق زدم و شد موضوع نوشتار و نقد من. کتاب در ۱۳۷۷ در دوهزار نسخه در نشر «نارنج» چاپ شده است. حدود صد صفحه. در فهرست، سه عنوانِ کلی برای شعرها آورده؛ یکی قربانت شوم ای گل سرخ؛ یکی مأمور از من کارت شناسایی می‌خواست؛ بز می‌چراند پدرو سالیناس. یک وجهِ مشترک بین شاعرانِ سپیدخراسانی در دهه‌هفتاد هست و آن، اینکه به دور از آن ریتوریک و زیبایی‌شناسی و سیاق اهل پایتخت می‌نوشتند. دهه‌هفتادِ پایتخت آمیخته شد به بازی‌های زبانی و شلیک مدام در زبان و برجسته‌سازی زبان. از آن میان و از لابه‌لای کارگاه‌های براهنی شاعری مثل بهزاد زرین‌پور جان به در برد و خوش درخشید و عمومشان از پرتگاه بازی‌های زبانی یا بلکم زبان‌بازی سقوط کردند. آشنازدایی‌شان به امری آشنا تبدیل شد و این بازی بی‌سروته تا حالا ادامه دارد و هربار کس یا کسانی را شیفته خود و از شعرِ واقعی دور می‌کند.

رنگ و بوی شعر سپید خراسان

در شعرهای آبیز نه از آن بازی‌های زبانی هفتادیان خبری هست و نه از سادگیِ زبان و جریان ساده‌نویسیِ هشتاد و نودیان در پایتخت. شعری است در مسیر شعرهای سپید و زیبایی نسل قبل ترِ خراسان نظیر محمدباقر کلاهی اهری، تقی خاوری، آزیتا قهرمان، نازنین نظام‌شهیدی و محمدتقی صبور جنتی. یک وجه برتری علیرضا آبیز نسبت به بقیه هم‌سالانش، آشنایی بیشتر او با شعر شاعران جهان است. از اول کتابش و شعر اولش پیداست:

تنت به دفتری از شعرهای ریتسوس می‌ماند.../تنت
را ورق می‌زنم/چون رمانی که سال‌ها در جستجویش
بوده‌ام.../غزل غزل‌های سلیمان!/عشق ما محتاج
کلبه‌ای جنگلی است.../شاعران ساده‌ی هایکو...

جز این، یک دهن کجیِ بدون مدارا به نسل قدیم و غزل و قصیده‌نویس‌هایش هم دارد که خود، معلول آشنایی با شعر سپید یا آزاد جهان است و آشنایی با شعر نوی ایرانی؛ عموما سپهری و شاملو. در همان شعر اول، شاعر می‌نویسد:

عشق ما، محتاج شعر است عزیز من، محتاج شعر/شعر
آروغ‌های صدادار مشتی اکابر اعظم نیست.../شعر
اخوانیات حضرات قرون ماضی هم نیست

شعرهای اول آبیز هنوز خامی‌هایی دارد؛ البته در عینِ پختگی. هنوز می‌توان صدای شاملو و سپهری را در شعر او شنید و در شعرهای بعدترِ کتاب است که این تأثیرپذیری‌ها درونی‌تر می‌شود. مثلا آنجا که سایه‌سپهری بر شعرش افتاده می‌گوید:

مردان جاودانه‌ی خِرد
که در قایق‌های پوست پاپیروس
به سرچشمه‌ی آب‌های مقدس سفر می‌کنند

یا آنجا که شعرش به ریتوریک شعر شاملو نزدیک می‌شود می‌گوید:

دختران رؤیاهای دور و امیدهای نزدیک/دختران
حسرت‌های دلپذیر آوازهای شاد/رقص‌های ممنوع...
آبیز، عموما در فرم و ساختار و چینشِ شبهِ روایت‌هایش،
شبیهِ سپهری پیش می‌رود؛ یعنی از فرمِ آبستره بهره
می‌برد. این، فرمی است با چارچوب باز در روایت،
بی‌آنکه حولِ یک شخصیت، فرد یا مثلا مکان خاصی
بچرخد. در این فرم، حتی می‌توان گاهی توالی بندهای
شعری را تغییر داد یا معکوس کرد. مشخص نیست شعر
از کجا شروع و در کجا تمام می‌شود و مثل سهراب،
یکهو بعدِ کاشان سر از بنارس در می‌آورد. مثلا آبیز در
شعر آخر کتاب می‌گوید:

واگن‌های باری ما را به کناره‌ی دریا برد.../از چرنوبیل
محزون دیدن کردیم.../تاجی از برگ زیتون بر سر
نهادیم.../باد در سواحل مرمره وحشی بود...
ما می‌ترسیم/از فنیقی‌ها و از کورش کبیر می‌ترسیم...

طبع روان

من از آن‌ها که راحت شعر می‌گویند خوشم می‌آید. آنان که اول از همه، شعر، شعرِ زندگی‌شان است. تجربه‌شان است. این را در شعر آبیز برای «علی شفیعی» -شاعر سپید دیگر خراسانی و هم‌نسلش- می‌بینیم که او هم کتابی دارد به اسم «زیبایی‌ات نگرانم می‌کند» و قوت آن شعرها و ذات شاعرانه شفیعی در آن کتاب، باعث می‌شود که تصور نکنیم همین جوری و صرفا از روی دوستی، شعر به او تقدیم شده است:

مثل کودکان بر می‌جست
تا مرا در آغوش بگیرد.../چگونه می‌توان شش نفر را در
رنو جا داد؟/اگر همه‌ی لباس‌هاشان را بکنند
و پوست تنشان را هم بکنند

یا در ادامه همین شعر می‌نویسد:

او به ما آموخت/عظمت نیمرو را/کلیمانجارو بخشی
از اتاقش بود/خری که اریب بر دیوار ایستاده بود/اگر
در تاکسی می‌نشست/به لانگستون هیوز بدل می‌شد

یک ویژگی دیگر در لحن و زبان آبیز، این است که دهانِ شعرش گویی دهان یک آدم قلدر و بی‌ملاحظه است و منظورم از بی‌ملاحظگی، این است که پابند و دهان‌بند به کلماتش نمی‌زند. اگر با مثال خارجی‌اش بگویم، می‌شود به مایاکوفسکی و بوکوفسکی اشاره کرد. چیزی را که می‌خواهد بگوید، می‌گوید؛ حتی اگر از منظر یک شاعرِ دست‌به‌عصا و محتاط، در ابتدا شاعرانه به نظر نرسد. زبانِ او زبان کولی‌هاست. آنجا که در وصف دوست شاعرش می‌گوید:

عجب گاومیشی است این ستوان دوم وظیفه/که
سربازان را به ورزش صبحگاهی وامی‌دارد/و مثل بوف
در گوشه‌ی پادگان خزیده است

علیرضا آبیز هم شاعر روستایی است و هم شهری. برخی‌ها یکی از این دو هستند. یا این یا آن. او هر دو است. حتی هم ایرانی است در شعر و هم غیرایرانی. مثلا می‌نویسد:

رؤیایم را به دست گرفتم/و به
یک‌یک کافه‌ها سر زدم

و بعدِ این فضای شهری، می‌گوید:

نیم‌شبِ سیاه مست/مرا به
باران پس داد/چون از رویا باز
آمدم/می گریستم/و گل ختمی
له شده‌ای/در سینه‌ام می‌مرد

بینامتنیت در ذهن و زبان آبیز، زبانِ نسبتا درست و درمان و فاخری دارد. نه افراط‌های زبانی دهه‌هفتادی‌ها را دارد که شعر را به معما تبدیل می‌کنند و نه کم‌مایگیِ زبانِ ساده‌نویسان را دارد. او به لحن و کلمات کم و بیش آرکاییک تسلط دارد و جز استحضار و استخدام کلمه در ساحت آرکاییک، از فرهنگ و تاریخ قدیم هم بهره می‌برد:

ما برای جنگیدن نیامده‌ایم/آمده‌ایم دختر پادشاه
شما را/برای پسر پادشاه‌مان ببریم.../از هفت مُلک
خاطرخواه دارد/سلیمان قالیچه‌اش را شیر بها می‌دهد

یا در جایی در چیزی شبیه به آرایه تلمیح، می‌گوید:

ما را ترس از آهن بود/شرم از برادر نبود
که سیاهی یک‌سر از چشمان ما گریخته بود.

یقینا بیراه نیست که بینامتنیت این جای شعرش را با داستان یوسف و برادرانش و ضعف بینایی پدرش در نظر آوریم. آبیز تلمیح را می‌شناسد و زبان شعرش طوری است که تلمیح در آن می‌نشیند و عجیب است که همین شاعر در شعر خوبی، یکهو از این طنطنه کلام بیرون می‌زند و می‌گوید: آرامم کن آرامم کن ای خدا/ لیمو می‌چیدم می‌ریختم در دامنم و... یک‌باره از آن ساحت دشوار زبان به این سهل و ممتنعی می‌پرد. چه توانایی خوب و کمیابی.

اگر بینامتنیتِ شعر آبیز را پی بگیری حتما بین متن او و شعرهای قدیم یا تاریخ قدیم، رابطه و پلی پیدا می‌کنی.

او در بینِ شاعران سپید خراسانی دهه‌هفتاد و هشتاد، کم و بیش جزو آگاه‌ترینشان است. کتاب خوانده است. تاریخ ایران و جهان را و ادبیاتش را خوانده است و از شعرش می‌شود فهمید اگر از کریستوفر مارلو یا تدهیوز می‌گوید، آن‌ها را فهم کرده و می‌شناسد و صرفا سیاهه‌ای از اسم‌ها را ردیف نکرده است. می‌شود از شعر شاعری فهمید که او رمان خوانده و وجوهِ دیگر هنر را می‌فهمد یا نه. سینما را می‌شناسد یا نه. برخی شاعرِ غریضه‌اند و برخی شاعرِ دانایی و آگاهی. آبیز هم اولی است و بیشتر دومی.

